

په‌به‌عنوان سؤاَل نخست، عده‌ای براین عقیده‌اند که ظهور پدیده‌ای بنام دانشگاه درایران که از زمان صدارت امیر کبیر شکل رسمی به خود گرفت وارداتی است و معایب وجود چنین نهادهی بیش از مزایای آن است، نظر شما دراین رابطه چیست؟!

-در حقیقت باید بگوییم که دانشگاه یک طرفی است که نیاز به مظلوف متناسب دارد خب در مورد این طرف باید عرض کنم که در آن ما می‌بایست چه چیزی بریزیم.

تلویزیون همین است، سیات‌ها همین طور است، رادیو هم چنین است.اما درپاره دانشگاه باید اشاره کنیم که دانشگاه انتخاب ما نبود. در حقیقت پرخاشه از رشد و تحول فرهنگی ما نبود بلکه یک حرکت تقلیدی بود که چون غرب دانشگاه دارد ما هم باید دانشگاه داشته باشیم. مثلا دانشگاه کمبریج در انگلستان همان مدرسه دینی قدیمی خودشان بود که تبدیل به دانشگاه شد. دانشگاه الازهر در مصر، همان مدرسه علمیه یا جامعه‌الازهر بود که به دانشگاه مبدل گشت. در اینجا دو خیانت توسط جریان غرب کرای یا همان وابستگیان به غرب در ایران صورت گرفت. خیانت اول اینکه آمدند و علوم را با دو بخش تقسیم کردند یکی علوم تجربی و دیگری علوم دینی یا علوم انسانی، در صورتی که این عمل تفکیک کار غلطی بود چرا که پس از این انحراف شروع شدسه که در جامعه ما نوعی شقاق پدید آمد. موضوع دوم اینکه برنامهریزان، اساتید و نویسندگان کتب یا متون درسی عمدتا از غرب تقلید می‌کردند. در حقیقت دانشگاه شد کاتال نفوذی ورود فرهنگ غرب در این مملکت و تربیت مدیران و نخبگانی که مدافع علم و نشریات اسلامی شد. حتی در آن زمان نویسندگان این روش را انتخاب کردند. در اینجا بخشی از روی آگاهی و عمد خیانت کردند و دست‌های هم ناخواسته و ناآگاهانه با این فضا همراه شدند. منصف براینکه اگر شما مؤسسان و اساتید دانشگاه را در برهه دوره رشاخان نگاه کنید، عمدتا شامل کسانی هستند که مدافع فرهنگ غربی‌اند. حکومت نه تنها در آن زمان، مروج و مبلغ فرهنگ غربی بود بلکه ضدفرهنگ ملی و عقاید اسلامی ملت ما نیز تلاش می‌کرد. یعنی از طرفی حوزه‌های علمیه را تعطیل کرد، بسیاری از مراکز فرهنگی را برین برد و مانع ازتعالی علم و نشریات اسلامی شد. حتی در آن زمان نویسندگان این شعار را در مطرح می‌کرد. که « ۵۰ خونی و ۵۰ حوزه کفایت می‌کند!» لذا ضربه عظیمی از این طرف وارد آورد. از سوی دیگر جریان‌های ضداسلامی را تقویت کرد.

به طوری که از سه جریان بهائیت،فراپسوردی و صهیونیسم که هر کدام از آنها به‌عنوان ابزار استعمار کاربرد داشتند و البته هنوز هم دارند، در دوره پهلوی حمایت و پشتیبانی می‌شد. در آن دوره بهائیت وارد ساختار مدیریتی و حکومتی کشور شد. جریان فراماسونری نیز مدیریت فرهنگی کشور را عهده‌دار شد. این نظر ایدئولوژی یا شعار امامت‌گرای آژدی، دوری از تعصب در برادری، و نه برادری برآمده از امامت و اقتدار ملی بلکه تعصب در سطح جهان، یعنی برادری با انگلیسی‌ها، برادری با آمریکایی‌ها و صهیونیست‌ها مدنظر آنها بود. بعد مسئله «کسروی‌گری» را داریم. از زمانی که جلوی گسترش دین و مذهب گرفته می‌شد، جریان‌های پساانگلیس برانگاری و ضداسلام به عنوان یا هماد(حزب) آزادگان شروع به فعالیت کرد.

پشتیبانی از جریان «ژرژشی گری»، نه به مثابه یک دین بلکه در حکم یک جریان سیاسی که هدف آن تقابل با اسلام و فرهنگ ملی بود، در دستور کار قرار داشت. دانشگاه ما در فضایی شکل گرفت که می‌بایست در تمامی حوزه‌ها من جمله علوم انسانی مقلد غرب می‌بودیم.

ترجمه‌هایی از آثار غربیون آغاز گردید حتی مواردی چون ایران‌شناسی از دیدگاه غربی‌ها نیز به فارسی برگردانده شد. یعنی ایران‌شناسی به عنوان یک فرهنگ و پژوهش پراهمه از نظر جامعه ایرانی نبود. الگو و صدق‌ان نیز کتاب ایران سرچان ملکم، آثار ادوارد براون، سرپرسی کاکس و مرکز شرق‌شناسی و ایران‌شناسی انگلستان است. در هفت سال پهلوی اول الگوهای آموزشی بر همین اساس بوده که از سوی غربی‌ها دیکته می‌شد.

در دوره رضاشان گریه‌گونه حرکت دانشجوپی به بی عبارت بهتر اعتراض دانشجویان و اساتید را شاهد نیستیم کما اینکه سایر اقتدار نیز از این اعتراض‌ها محرومند.

• پس از کنار رفتن پهلوی اول و روی کار آمدن پسرش محمدرضا، شاکل ارتش شد و استعماری دانشجویان در اعتراض به کودتای ۲۸ مرداد و اتفاقات آن زمان هستیم. در همین ارتباط چه پیش زمینه‌ها و مقدماتی منجر به پیدایش حوادث منتهی به ۱۶ آذر ۱۳۳۲ شد؟

با فارغ‌التحصیلی استبداد سنگین و اختناق ۲۰ ساله رضاشان، ایران به اشتغال متجاوزین امپریالیستی، انگلیسی و روس درآمد. علی‌رغم این اشتغال مردم خوشحال هستند که از یک استبداد بزرگ و از یک زندان بزرگ رهایی پیدا کردند، اگرچه جنایت‌های این سه قدرت هم را نباید نادیده گرفت، اما جامعه ما رفتن پهلوی اول یک تنفسی کرد. خب اولین اشتکافاتی قوی در برابر آن برهه پدید آمد، حزب توده بود. مضاف بر اینکه حزب ریزنظر حیدرعلی‌اف، مسئول و مأمور شوروی در ایران و در منزل سلیمان میرزا اسکندری تأسیس شد.

از آن زمان است که کنشها و جزوات و نشریات یا محتویات

ضدابمپریالیستی که نماد آن انگلستان بود انتشار می‌یافت و شمار

عدالتخواهی، مبارزه با فساد درباری و طرفداری از کارگران و دهقانان سرزاده می‌شد که اتفاقا جوانان نیز تشنه و طالب چنین شعارهایی بودند؛ لذا فضای غالب دانشجویان در دانشگاه‌ها توسط حزب توده تسخیر شد.

از سوی دیگر جریان‌های ضداستعمار به عنوان یک حرکت مستقل و ملی شروع شد. اگرچه اینها انگلستان را استعمار گر دانسته و شوروری را نیز کشوری متجاوز تلقی می‌کردند، اما دانشان سرگناه فکالی ملی نبود و فرانسه را به عنوان مهم دموکراسی می‌ستودند و به آمریکا متمایل بودند که این خود یک خط انحراف به حساب می‌آمد.

جریان سوم که وارد عرصه شد، جریان مذهبی بود. ما شاهد

حرکت‌های مروج روحانیت و نیروهای مذهبی در جهت بازسازی

تخریب‌های دوره رضاشانی هستیم. تأسیس حوزه‌های علمیه،

هیأت‌های مذهبی، سیاحت تشکیک دروس جزوری و کانون‌های

اسلامی از جمله فعالیت‌های این قشر بود. خب کانون اسلام توسط

آیتالله طالقانی راهاندازی می‌شود.انجمن تبلیغات اسلامی در سال

۱۳۲۱ توسط دکتر شهاب‌پور تأسیس می‌شود. اتحادیه مسلمین

در سال ۱۳۲۴ شکل می‌گیرد. فدائیان اسلام نیز در همین سال

شروع به فعالیت می‌کند.جمیع مبارزه با بی دینی و مفاسد هم

به ۱۳۳۲ تشکیل شد ..

کیهان

دانشگاه

Daneshgah@Kayhan.ir

قاسم تبریزی پژوهشگر تاریخ معاصر در گفت‌وگو با «کیهان»:

"دانشگاه" انتخاب ما نبود!

اشاره: بررسی روند شکل گیری جنبش های دانشجویی اگرچه در مقولات اجتماعی و سیاسی می گنجد اما بازبینی جنبه های تاریخی آن نیز می تواند پرده از ناگفته های بسیاری بردارد. همین انگیزه موجب شد تا در آستانه سالروز واقعه ۱۶ آذر و گرامیباداشت روز دانشجو، به سراغ «قاسم تبریزی» از پژوهشگران تاریخ معاصر رفته و نظر ایشان را از "چگونگی ورود دانشگاه به ایران" گرفته تا "آسیب شناسی تحکرات دانشجویی اواخر دهه ۷۰" جويا شويم.

آنچه در ذیل آمده، حاصل گفت وگویی مفصل است که "بخش نخست" آن را در این شماره می خوانید:



داد، به خصوص خوب دانشجو جوان است، عدالت‌خواه است، ضد استبداد و استعمار است دنبال مبارزه است، انرژی دارد، نوآوری می‌خواهد، جو دانشگاه‌ها می‌ضدانگلیسی و ضدآمریکایی شد. به خصوص در سال ۱۳۲۱ دست آمریکایی‌ها یک مقدار روشن‌تر شد و دخالت‌ها گسترده شد. این حرکت‌های غیراصولی و ضدقانونی، کودتایی را پدید آورد با همکاری آمریکا و انگلستان و سکوت اتحاد جماهیر شوروی. تمامی دستاوردهای ما به قول قدیمی‌ها به بار جمع شد. در حزب توده یک اشتباع و یک اختلاف پدید آمد و با افشارگری ای که مورد وابستگی حزب توده آن هم به صورت علنی بر مردم روشن شد که این حزب در حقیقت حزب فکری و ایدئولوژیکی نیست یک تشکیلات جاسوسی برای شوروی است، یک دوران افول را حزب توده طی کرد، بخشی از درون حزب توده مثل خلیل ملکی و ابو خمه‌ای و جلال آل‌احمد انشباع کردند اینها سعی کردند مارکسیسم منهای مسکو را مطرح کنند. یعنی ایدئولوژی مارکسیسم باشد ولی منهای مسکو باشد. البته خیلی موفق نبودند اگرچه توانستند یک مقدار اندکی از جوانان را جذب کنند چه آنهایی که از حزب توده جدا شده بودند چه جدید. ابتدا هم به عنوان سازمان‌های حزب توده، بعد عین خردگمشکان را با دکتر مظفر بقایی راهاندازی کردند بعد از آنجا هم نیروی سوم را، بعد نهضت سوسیالیست‌های ملی و جامعه سوسیالیست‌ها تا انتهای قضیه. در سال ۱۳۲۸ ما شاهد دوتا مسئله مهم هستیم. یک آغاز مبارزه ضدانگلیسی برای ملی شدن صنعت نفت. اگرچه از اواخر ۱۳۲۷ آغاز شد ولی تا ۱۳۲۸ دیگر شکل گرفت. خوب بسیاری از دانشجویان که به دنبال مبارزه بودند به این طرف آمدند، جبهه ملی هم تأسیس شد در آن جریان‌های اسلامی هم بود یک نوع اتحاد و وحدت بین مذهبی‌ها و نیروهای ملی پدید آمد چه در مارکسیسم جبهه ملی و چه آنجا که شکل‌هایی که دیگر سفروشان را شروع کردند پهن کردن و به دنبال سلطه بیشتر، بحث بازگشایی سفارت و کنسول‌گری‌های انگلیس مطرح شد بحث ورود آمریکایی‌ها و برنامهریزی‌های آمریکایی‌ها مطرح شد آن هم با عنوان اینکه ما می‌خواهیم وام‌های طولی‌مدت به ایران بدهیم که بتوانند به بازسازی ونوسازی و این حرکت‌های استعماری خودشان بپردازند، اعلامیه‌هایی آیتالله کاشانی و دیگران دادند که این قرارداد کنسرسیون را محکوم کردند، کودتا را محکوم کردند در ۱۵ آذر مطرح شد که نیکسون معاون رئیس‌جمهور آمریکا و همسرش و یک هیئت حدود صدنفر آمریکایی

۱۶ آذر؛ تهاول یا تقابل با استکبار؟!

سیده آزاده امامی*

در زندگی روزمره گاه با مفاهیم و واژگانی مواجه می‌شویم که معنای حقیقی خود را از دست داده اند، یا حتی فراتر از آن بعضاً در موضعی کاملاً متضاد با جایگاه اصلی خود به کار گرفته می‌شوند؛ به طور مثال واژه «استعمار» که لغت به معنای «عمران» و «یادانی» است، اما در اصطلاح به مفهوم تحت سیطره درآوردن یک ملت یا یک سرزمین می‌باشد که اتفاقاً استعمارگر هم در ابتدای امر هدف خود را از چنین استیلاهی برای عمران و آبادانی آن سرزمین و پیشرفت مرزهایش بیان می‌دارد، اما واقعیت به شهادت تاریخ چیزی غیر از این است و حافظه تاریخی ملت‌های جهان از استعمار جزب‌ورانی و وابستگی به یاد ندارد!

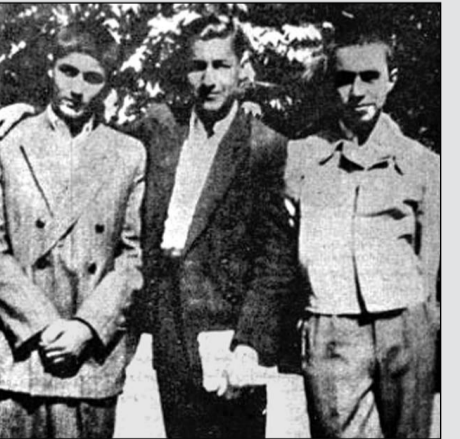
با کلمه «وزان» که در اصل به مفهوم «ژرژش داشتن» و «زیندن» است، ولی در محاورات روزمره به اجناس و یا حتی خدمات کم

قیمت و کم اهمیت «وزان» اطلاق میشود!

مثال دیگر «چراغ زرد» در چراغ راهنماست که حتی کودکان دبستانی هم با معنای آن آشنا هستند و میدانند که روشن شدن چراغ زرد به معنای توقف اتومبیل‌ها پشت خط عبایر پیاده است، ولی متأسفانه بسیاری از راننده‌ها با روشن شدن چراغ زرد آن قدر سرعت خود را بالا می‌برند که تا چراغ قرمز نشده از چهارراه بگذرند و وقشان را در ترافیک هدر ندهند!

غرض این‌که گویا اخیراً چنین رویه‌ای به بنیاه سیاست هم سرایت کرده و جریان‌های در تلاشند تا با واژگونه کردن تاریخ از برخی رویدادهای در چپتی کاملاً عکس فلسفه رخداد آن بهره گیرند، که شاید یکی از بارزترین مصداق چنین ادعایی ۱۶ آذر، روز دانشجو باشد. مرسوم بوده که در چنین روزی به منظور یاد نگه‌داشتن یاد دانشجویانی که در اعتراض به سفر ریچارد نیکسون معاون رئیس‌جمهور وقت آمریکا به کشور در سال ۲۲ کشته شدند، در دانشگاه‌ها مراسمی برگزار می‌شد که ضمن اعلام ان‌جزار از سیاست‌های استکباری آمریکا، راه آن دانشجویان فقید در مبارزه با خوی استعماری و سلطه طلبی آمریکا زنده نگاه داشته شود. اما با کمال تأسف در سال‌های اصلاحات از سوی طیف‌هایی از دانشجویان وابسته به جریان‌های خاص در برخی دانشگاه‌ها حرکات مشکوکی در استخاله‌ی این جریان صورت گرفت و روند امر، به گونه‌ای تغییر داده شد که به جای اینکه ۱۶ آذر روز تجلّی استکبارستیزی و مبارزه جویی جنبش دانشجویان در برابر ابرقدرت‌های نامشروع و شیطانی باشد، تلاش ذلیلانه‌ای صورت بربرای بررسی راه‌های برقراری ارتباط با آمریکا، یا به عبارت بهتر یافتن براهه‌هایی که سرانجامش عتبه بوسی شیطان بزرگ و تسلیمی زبانه در برابر او و گرفتار آمدن در دام جنیمی اش باشد. و همان تعبیری را که رهبر معظم انقلاب آن سال‌ها پیرامون روز سیزده آبان بیان فرمودند محقق ساختند: «هر‌خی در پی آنند که این روز مبارزه با استکبار را در روز ترمش در برابر آمریکا تبدیل کنند». عمدتاً هم صحنه گردانان چنین جریان‌ی همان انقلابی‌های پیشامی بودند که بدان سبب که انقلابی بودنشان مبنای ایدئولوژیکی قوی ای نداشت، وقتی تبّیه بیجانان‌شان فروکش کرد، تازه فهمیدند که با رفتن از دیوار لانه جاسوسی آمریکا چه کار خلاف تمدن و بی کلاسی بوده است!؛ آن‌رو بر آن شدند که این خطیر کار را با اضاغ نامدانتامه در حضور گروگان‌های سابق خود جبران نمایند!!!

این روند در ماه‌های اخیر و به ویژه پس از تلاش‌هایی که در راستای خدشه‌وارد کردن به مواضع استکبارستیزانه امام‌راحل و نیز کوشش در جهت حذف شعار اهربردی «مرگ بر آمریکا» از ادبیات سیاسی مردم صورت گرفت، از سر گرفته شده است، و عده‌ای بر آن‌ند



اشاره: "مصطفی بزرگ‌نیا" به‌همراه "احمد قندچی" و "مهدی شریعت رضوی"، سه‌تنه بودند که با جانفشانی در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، این روز را برای همیشه بخشی از تاریخ ماندگار کردند. آنچه در زیر می‌خوانید، بخشی از مصاحبه برادر شهید بزرگ‌نیا با روزنامه کیهان در سال ۱۳۵۹ است که با‌خوانی مجدد آن پس از گذشت سالیان، خالی از لطف نخواهد بود.

– حدود ۲۵ سال است که از شهادت ایشان می‌گذرد، بعد از این سال‌ها چه خاطره‌ای از برادران دارید؟

– وی علاقه زیادی به مستضعفان و محرومان جنوب شهر داشت. شب‌های جمعه مواد غذایی می‌خرید و به جنوب شهر

بود، هیچ کاری اجازه نداشتند انجام دهند. یعنی یک تشکیلات جاسوسی و خبر جمع کنی و خبرچینی و اهداف استعماری بود از طرف بلوک شرق آن موقع. مسئله اول این است، پس اینها نقشی نداشتند. حتی موقعی که ما داشتمین نفت را ملی می‌کردیم اینها شعار این را می‌دادند که نفت شمال مال شوروی، نفت جنوب هم مال انگلیس و در دوران مبارزات ضد انگلیسی جریان حزب توده وارد در عرصه مبارزه نشد. این اجازه را نداشت.

دوم خانواده‌های اینها هستند. خانواده‌های اینها که مذهبی‌اند مثلاً شریعت رضوی برادر خانم دکتر علی شریعتی است. خوب خانم پوران شریعت رضوی خانم دکتر شریعتی در قید حیات است، برادر او بود دیگر. این درمورد چپ بودن اینها و اینها البته در خارج از کشور از این اسم به عنوان مبارزه علیه آمریکا و انگلیس استفاده می‌کردند ولی بعد از انقلاب هم در ایران هیچ ادعایی نکردند یعنی اگر قرار بود حزب توده ادعا کند سال ۵۸ تا ۶۲ که در ایران فعالیت می‌کرد می‌توانست این طور بگوید. خب چیزی نگفت.

درمورد ملی‌گرایی‌شان یک مسئله‌ای که ما باید به آن اشاره کنیم و قابل توجه است، جبهه ملی فراز و نشیب زیادی دارد. جبهه ملی که ۱۳۲۸ تشکیل می‌شود، یک جبهه ملی است، جبهه ملی که سال ۱۳۳۰ دکتر مصدق می‌آید در رأس‌اش اتحاد تمام جریان‌های مذهبی و ملی است، یک جبهه ملی است، جبهه ملی بعد از مصدق روه‌ی افول است. در حقیقت نهضت مقاومت ملی توسط مهندس بازرگان، دکتر سحابی، آیتالله طالقانی، آیتالله زنجانی و بخشی از اینها تشکیل می‌شود، جبهه ملی‌ای وجود سیاسی ندارد. چون جبهه ملی بعد از مصدق در رأس‌اش آقای اللهیار صالح است. این مدافع سیاست آمریکا در ایران است. آقای شاپور بختیار است. این مدافع

آمریکا در ایران است. شما اسناد لانه جاسوسی را بروید نگاه، کنید ارتباطات آقای شاپور بختیار، آقای دکتر غلامحسین صدیقی، آقای اللهیار صالح و تقریباً تمام اعضا آنجا است. چون اینها آمریکا را مدافع دموکراسی می‌دانستند و این انحراف تا انقلاب اسلامی هم در جبهه ملی وجود داشت. که در آمریکا دو جریان وجود دارد. دموکرات‌ها و جمهوری‌خواهان ما باید ببینیم آنها چه تصمیمی درمورد ایران می‌گیرند. سفیر آمریکا می‌آید اینها گل برایش می‌فرستند و بین

به خصوص سال ۱۳۳۹ که یک فضای بسازی «کندی» به وجود آورده بود برای تغییر ساختار و این چیزی که انقلاب سفید… بعداً مطرح شد تا سال ۴۳ خود خاطرات افراد جبهه ملی را نگاه کنید، اینها همیشه در اختلاف و درگیری علیه هم بودند. آیا جبهه ملی

قائم به انشخاصی باشد؟ آیا قائم به احزاب باشد؟ آیا هر دو باشند؟ اگرچه سرکوب شد، عده‌ای دستگیر شدند، عده‌ای مجروح شدند و اینا آخر هم به شهادت رسیدند، اما وضعیت دانشگاه علاوه بر ضد انگلیسی به ضدآمریکایی تبدیل شد. مضافاً بین سال‌های ۱۳۲۲ تا ۱۳۴۰، آمریکایی‌ها شروع کردند به گسترش و سلطه خودشان. انگلیسی به ضدآمریکایی تبدیل شد. مضافاً قریب سی‌هفت درصد از **بزرگان و رؤسای در سال‌های اخیر شاهد این هستیم که در محافل عموماً و بیشتر آن ۳ شهید را به آن احزابی که شاخه فرمودید، و انگیزه‌های اسلامی که شما به آن اشاره کردید را زیرسوال می‌برند. خب این سالگردها را به عنوان سالگرد آن احزاب و گرایش‌های انحرافی دارن مطرح می‌کنند. آیا این درست است واقعاً؟**

– خوب ببینید ۲ تا موضوع را می‌شود در پاسخ اینها مطرح کرد. مسئله اول حزب توده که مخالف بود با ملی شدن نفت. در جریان فتنه حزب دموکرات کردستان و فرقه دموکرات آذربایجان، حزب توده از این سلطه و قدرت اول در دانشگاه‌های ما افول کرد و با شروع نهضت ملی این خطه و نیز نفت حزب مذهبی و ملی رشد کرد و خوب پس دیگر امکان ندارد که حزب توده باشد. حزب توده اگر خیلی زنگ بود آن هزار و ششصد و خرده‌ای سازمان افراش را به کار می‌نذاخت. با اینها اقدام می‌کردند یا موارد دیگر. لذا ما از حزب توده اقدامی نمی‌بینیم. دلیل افس‌اش هم این بود که اینها بدون اجازه اتحاد جماهیر شوروی تا آخر، بعد از انقلاب هم همین



صفحه ۸

چهارشنبه ۱۳ آذر ۱۳۹۲

اول صفر ۱۴۳۵ – شماره ۲۰۶۵۶

دانشگاه در جبهه-۵۰

دانشجوی

شهید

موسی بان

شهید "موسی بان" در خانواده‌ای مذهبی و مؤمن در آبادان به دنیا آمد. در سال ۵۶ با دیپلم ریاضی، فارغ التحصیل شد و وارد دانشگاه مشهد شد. در دانشگاه به فعالیت مذهبی، سیاسی و تفسیر قرآن و نهج البلاغه در بین دانشجویان پرداخت. چندین بار به خاطر فعالیت‌های اسلامی و انقلابی بازداشت و زندانی گردید. وی در مشهد با سایر برادران مؤمن نقش موثری در تظاهرات و ایدئولوژی انقلاب اسلامی داشت. آرمان و هدف او ایجاد جامعه اسلامی و پیروزی انقلاب اسلامی بود، او هیچگاه مطالعه قرآن و متون اسلامی را فراموش نکرد و دیگران را نیز به فهم قرآن دعوت می نمود.

شهید بان، برای کسانی که او را می‌شناختند، به منزله یک برادر و معلم نمونه اخلاق و رفتار انسانی و اسلامی بود و شاعر او پیروی از راه انبیا، شهدا، صالحین و صدیقین بود. پس از انقلاب در جهاد دانشگاهی مشهد با کمک برادران انجمن اسلامی به یاری مردم مستضعف می شناختند. در ماه‌های اول جنگ عراق علیه ایران ، به فعالیت های پشت جبهه و در شورای جهاد دانشگاهی مشهد مشغول بود. وی داوطلبانه به یاری سربازان اسلام در جبهه حق شتافت و در کربلای آبادان در روز ۱۳۵۹/۱/۲۴ به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

این شهید بزرگوار در بخشی از آخرین نامه خود چنین نوشته است:«عشقی به‌عشق در دل من ایجاد شده است، عشقی به رفتن و از این تکرارها خارج شدن، چرا که احساس می‌کنم تمام حرف‌هایی که می‌زنم، اگر به آن عمل نکنم، تأثیری نخواهد داشت و این را در روحیه دوستان نیز می‌بینم که به آنها نیز چنین حالتی دست داده است. برای رسیدن به یقین‌ها باید به جبهه و جنگ بروم. تا از کسان‌ی نابشم که خدا را با حرف می‌پرستند. تا از کسان‌ی نباشم که می‌گویند ولی عمل نمی‌کنند. احساس می‌کنم اگر بمانم خواهم بوسید و از بین خواهم رفت. درضمن این فکر من خط فکری را در انجمن و جهاد ایجاد خواهد کرد که بقیه راه را، ادامه دهند و به سرمنزله مقصود برسانند و در ضمن خود من به هدف خود که شروع حرکت است رسیده‌ام. شهادت یک انتخاب است. مرگ نیست، حیات است و به انسان‌های دیگر درس می‌دهد که راه شهید را انتخاب کنند و راه او را ادامه دهند تا به سعادت برسند. پس شهادت لقاءالله است. رؤیت است، دیدار اوست و چه بهتر از این! خدایا، کاری کن به این فکر عمل کنم و عقب‌گرد نداشته باشم.»



تا با مستمسک قرار دادن این رویکردهای مسأله‌دار و مشکوک و به ویژه پس از توافق ژنو، به زعم خود مبنای ایستادگی ملت در برابر نظام سلطه را زیر سؤال برده و آن را خدشه دار سازند؛ حال آنکه این کدخدای خودخوانده دهکده جهانی حتی اجازه نداد جوهر توافقتنامه ژنو خشک شود و پس از آن عهدشکنی و خودبرتری را از سر بگیرد؛ ماهیت مناقاته و مستکبران‌ه شیطان بزرگ آنچنان آشکار است که هیچ کوره راهی هم برای تطهیر و توجیه خود باقی نگذاشته است، تأسف آور آن است که چنین زرمه‌هایی در شرایطی شنیده می‌شود که سایر ملت‌های دنیا به حقانیت ادعای نظام اسلامی در افضای این ماهیت شیطانی می‌برند اند و یکی یکی بعد از یک‌دیگر قدم کرده اند، اما برخی همچنان سعی دارند نه فقط چشم خود، که چشم دیگران را هم بر این حقائق ببندند!

لیکن بر جماعت دانشجویست که در این هیاهوی اغواگرانه رسانه‌ای با حفظ بصیرت خویش اجازه ندهند افرادی از ایشان سوء استفاده کنند و مطامع ناپاک و مفرضات خویش را به نام ایشان طرح و پیگیری نمایند؛ زمان آن رسیده که گروه‌های جنبش دانشجویی را بسیرت کامل درصدد شناسایی افراد یا احزاب سازمان‌ها بیاورند که در جهت پیشبرد اهداف نامشروع خود استفاده‌البرازی از حس آزمانگرایی و عدالت‌طلبی دانشجویان را در دستور کار دارند و با ناگهی هوسمندهانه و دقیق به پیشینه سپاه چنین جریان‌های و بد طوایفی که در درپردازی و افسانه سازی دارند، سریعاً راه خود را از تاج‌جا آبادی که این عناصر معلوم الحال برای آنها تدارک دیده‌اند جدا سازند و با لحاظ تمام ویژگی‌های دانشجویی ایده‌آل در بالندگی و رشد حرکت عظیم جنبش دانشجویی و به تبع آن تعالی و پیشرفت جامعه اسلامی سهیم باشند. چه اینکه برای دانشجویان به عنوان قشر فرهیخته و نخبه جامعه اصلاً شایسته تلمیع دست‌عوام فریبی گروهی سیاست‌پراز قرار گیرند که طی سال‌های اخیر گذر زمان به خوبی نقاب از چهره آنان برداشته است!

برگی از تاریخ ...

برادر شهید "مصطفی بزرگ‌نیا" در گفت‌وگو با «کیهان»:

می‌خواستند نیکسون با آرامش به ایران بیاید!

می‌تفت شب عبید که می‌شد برنج و ماهی در کبسه‌های کوچک می‌پزدند و می‌کرد و با کمک دوستانش با دوچرخه به جنوب شهر می‌بردند و تقسیم می‌کردند. همان شب یادام است که برای او لباس و کفش نو خریدم بودیم. ولسی روز بعد دیدیم باز هم لباس

کهنه بر تن اوست بعدما متوجه شدیم که لباس نو خودشان را به یک دانشجوی شهرستانی که وضعش بدتر بود داده است. از نظر

روحیه خیلی با شهامت بود جمله معروف وی همین بود که می‌گفت: مرگ افتخارآمیز را از زندگی ننگین‌بهرتر می‌دانم. در مبارزه

علیه رژیم پهلوی بی نهایت محکم بود. بارها به او می‌گفتم: اگر تو را یکشند فقط می‌نویسند درود به روان شهید می‌گفت برای من شهادت رجحیت دارد به اینکه در سنتر بیماری بمبرم. تا موقعی که زنده‌ام مبارزه علیه فساد خواهم کرد بی نهایت مهربان بود. از نظر درسی هم خیلی استعداد داشت. طوری که در یک سال دو

– **چطور از ماجرای کشته شدن برادران مطلع شدید؟**

– مصطفی هنگام شهادت ۱۹ سال داشت و دانشجوی دانشگاه

فنی بود. مرگ وی آن چنان اندوهی در ما ایجاد کرد که تقریباً

منجر به نابودی خانواده ما شد. این روزها مردم در اوج حماسه و

شهادت زندگی می‌کنند و کشته شدن جوانی از یک خانواده اثر

^[1] شهید "موسی بان" در خانواده‌ای مذهبی و مؤمن در آبادان به دنیا آمد

^[2] شهید بان، برای کسانی که او را می‌شناختند، به منزله یک برادر و معلم نمونه اخلاق و رفتار انسانی